

شگردهای ایجاد انسجام متن در کلیله و دمنه

دکتر فاطمه معین‌الدینی

عضو هیئت علمی دانشگاه پیام‌نور مرکز کرمان

چکیده

در مقاله حاضر سعی شده است شگردهای ایجاد انسجام متن در داستان‌های کهن فارسی بررسی شود. پیش از پیدایش مکاتب ساخت‌گرا، توجه زبان‌شناسان، پیش‌تر به روابط کلمات با یکدیگر و به ندرت به بررسی جملات یک زبان معطوف بود. به تدریج، پاره‌ای از ساخت‌گرایان، توزیع عناصر زبانی را در گستره‌ای بزرگ‌تر از محدوده جمله مطالعه کردند و تعبیر و تفسیر عناصری از متن را به تعبیر و تفسیر عناصر دیگری در بافت متن وابسته دانستند، و پیوند هر عنصر موجود در متن به عنصری دیگر از متن، سبب پیدایش دانش انسجام متن شد. در این گفتار، عناصر انسجام متن در سه دسته ۱. دستوری، ۲. لغوی، ۳. منطقی یا معنایی بررسی و انواع هر یک با شواهد مثال مناسب توضیح داده شده است.

۱. سخن‌کاوی

هر متن ادبی، از به هم پیوستن مجموعه‌ای از جملات به وجود می‌آید. رابطه این جملات، تصادفی و دلخواهی نیست؛ بلکه همه عناصر و اجزای جملات، به شکلی با سایر عناصر و اجزا ارتباط دارند و مجموعه آنها کلیتی منسجم و هماهنگ به وجود می‌آورد که در آن همه عناصر سازنده متن بر اساس اصول و قواعد معینی به هم همبسته و پیوسته‌اند. از این رو، ضروری است عناصر تشکیل‌دهنده یک متن

ادبی را در ارتباط متقابل با یکدیگر و در ارتباط با کلیت ساختاری متن بررسی کرد، نه به صورت مستقل و جداگانه.

بررسی و تحلیل رابطه موجود بین جملات گوناگون یک متن، «سخن‌کاوی»^۱ نامیده می‌شود.

پیش از پیدایش سخن‌کاوی یا تجزیه و تحلیل کلام - که یکی از گرایش‌های جدید در زبان‌شناسی است - واحد بررسی و توصیف در تقریباً تمامی مکاتب زبان‌شناسی، جمله بود و روابط عناصر درون‌جمله‌ای بررسی می‌شد. هریس، اولین زبان‌شناسی بود که به روش خود در تجزیه و تحلیل سخن، نام «سخن‌کاوی» داد. مهم‌ترین تفاوت شیوه او با زبان‌شناسی ساختاری در آن است که او برخلاف زبان‌شناسی ساختاری که در آن از چارچوب جمله پافراتر گذاشته نمی‌شد، توزیع عناصر زبانی را در گستره‌ای بزرگ‌تر از محدوده جمله بررسی کرد.

روش‌های توصیفی زبان‌شناسی ساختاری علاوه بر مورد بالا، از این نظر نیز ناقص بود که در توصیف زبان به عنوان وسیله ارتباط میان انسان‌ها، زبان را جدا از نقش ارتباطی آن بررسی می‌کردند؛ به عبارت دیگر، صورت‌های زبانی را نه در رابطه با نقش آنها در چارچوب کلی سیستم زبان برای ایجاد ارتباط میان انسان‌ها، بلکه به عنوان عناصر مستقل زبانی توصیف می‌کردند (لطفی پورساعدی، ۱۳۷۱: ۵۱). طبیعتاً برای ایفای نقش ارتباطی زبان، صورت‌های زبانی (کلمات، جملات و ...) فقط یکی از عوامل مؤثر به شمار می‌روند؛ و در تفهیم و تفاهم زبانی و تبادل معانی در پیام‌ها، عوامل متعدد دیگری نیز درگیرند (باغینی؛ ۱۳۷۵: ۲۰).

هریس سخن‌کاوی را روشی برای تجزیه و تحلیل کلام پیوسته و یا گفتار پیوسته می‌دانست و معتقد بود سخن‌کاوی، گسترش قلمرو زبان‌شناسی توصیفی به گستره‌ای وسیع‌تر از محدوده جمله، با هدف ایجاد ارتباط بین زبان و فرهنگ، است (همان).

برخلاف مکاتب زبان‌شناسی ساختاری و گشتاری که واحد توصیف زبانی در آنها جمله است، در سخن‌کاوی، واحد ارتباط زبانی، متن شمرده می‌شود. از این چشم‌انداز، «متن عبارت است از یک یا چند جمله که دارای معنا یا پیام معینی

باشد. ولی واضح است که جملاتی که به صورت تصادفی در کنار هم قرار گرفته باشند، تشکیل متن نمی دهند. بین جملات یک متن، روابط معینی برقرار است که آن متن را از مجموعه جملاتی که به طور تصادفی در کنار هم قرار گرفته اند، جدا می سازد» (لطفی پورساعدی، ۱۳۷۱: ۱۱۰).

راگر فولر در تعریف متن می گوید:

متن از سلسله ای از جمله ها ساخته شده و عموماً به طور متوالی (در فارسی از راست به چپ) آرایش یافته است؛ که خواننده با دنبال کردن آن، معنا یا پیام خاصی را استنباط می نماید. همین وجه معنایی متن است که آن را همچون کئی یکپارچه از مجموعه ای جملات که به طور تصادفی در کنار هم قرار گرفته باشند، متمایز می کند. (اخلاقی، ۱۳۷۷: ۸۲)

یکی از مباحثی که در سخن کاوی مطرح می شود، بحث انسجام متن^۱ است.

۲. انسجام متن

انسجام متن، مفهومی معنایی است که به روابط معنایی موجود در متن اشاره می کند و آن را به عنوان یک متن مشخص می سازد (لطفی پورساعدی، ۱۳۷۱: ۳۰). انسجام متن در واقع وابستگی تعبیر و تفسیر عناصری در متن به تعبیر و تفسیر عناصر دیگری در بافت خود متن است (تاکی، ۱۳۷۸: ۱۳۰).

هالیدی معتقد است که انسجام متن، آن روابط معنایی را شامل می شود که با آنها، هر قطعه ای از گفتار یا نوشتار می تواند به عنوان متن انجام وظیفه کند. به اعتقاد او، انسجام به کلیه رابطه هایی اطلاق می شود که عناصری از یک جمله را به عناصر جملات قبلی مرتبط می کند؛ و از آنجا که این ارتباط از طریق روابط معنایی حاصل می شود، انسجام، مجموعه ای از روابط معنایی را شامل می شود که در این مورد اجرای نقش می کنند (لطفی پورساعدی، ۱۳۷۱: ۱۱۰). انسجام متن، زمانی به وجود می آید که تعبیر و تفسیر عنصری وابسته به تعبیر و تفسیر عنصر دیگر باشد. عناصر درونی یک متن و جملات آن، به شیوه های متعدد به هم وابسته می شوند؛ مثلاً در متن زیر از کلیله و دمنه:

موش این فصول بشنود و زود در بریدن بندها ایستاد که مطوّقه بدان بسته بود. گفت: نخست از آن یاران گشای. موش بدین سخن التفات ننمود. گفت: ای دوست! ابتدا از بریدن بند اصحاب اولی تر. گفت: این حدیث را مکرر می‌کنی؛ مگر تو را به نفس خویش حاجت نمی‌باشد و آن را بر خود حق نمی‌شناسی؟ گفت: مرا بدین ملامت نباید کرد؛ که من ریاست این کبوتران تکفل کرده‌ام و ایشان را از آن روی بر من حقی واجب شده است، و چون ایشان حقوق مرا به طاعت و مناصحت بگزارند، و به معونت و مظاهرت ایشان از دست صیاد بجزستم، مرا نیز از عهده لوازم ریاست بیرون باید آمد، و موجب سیادت را به ادا رسانید... (ص ۱۶۱)^۱

این ارتباط با کلمات ربط «و»، «که»، «مگر»، «از آن رو»، «چون»، «نیز» و ضمایر «این»، «آن»، «تو»، «خویش»، «خود»، «ایشان»، «من» و نیز شناسه‌های فعل‌ها - که به نوعی ضمیر متصل فاعلی هستند - و ربط منطقی بین جملات و ارتباط همگی آنها با یک موضوع به وجود آمده است. انسجام متن، ما را به این نکته رهنمون می‌شود که چگونه نویسنده، مطالب خود را تنظیم می‌کند و انسجام و پیوستگی متن را به وجود می‌آورد.

عناصر انسجام متن را به سه دسته اصلی تقسیم کرده‌اند: ۱. دستوری، ۲. لغوی، ۳. منطقی یا معنایی.

شعبه‌های علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

مرکز جامع علوم انسانی

۱-۲-۱ انسجام دستوری

انسجام دستوری متن سه شکل عمده دارد: «ارجاع»، «جانشینی»، «حذف».

۱-۲-۱-۱ ارجاع

منظور از ارجاع، ویژگی پاره‌ای از کلمات است که درک و تفسیر معنای آنها بدون رجوع به عناصر دیگر ممکن نیست (همان، ص ۱۱۱). در این شکل، در واقع یک کلمه، زمینه فهم کلمه دیگر را فراهم می‌کند.

با توجه به جایگاه کلمه مرجع، دو نوع ارجاع ممکن است در متن به وجود بیاید:

۱. کلیه شماره صفحه‌های داخل پراکنش رویه‌روی شواهد، نماینده شماره صفحه در این مأخذ است: منشی،

ارجاع متنی، ارجاع برون متنی یا موقعیتی.

۱-۱-۲. ارجاع متنی

در ارجاع متنی، مرجع درون متن قرار دارد و انسجام متن و پیوستگی مطالب را

موجب می‌شود. مثال:

[مطوقه] گفت: نخست از آن یاران گشای. موش بدین سخن التفات ننمود. گفت:

ای دوست! ابتدا از بریدن بند اصحاب اولی‌تر. گفت: این حدیث را مکرر

می‌کنی؛ مگر ترا به نفس خویش حاجت نمی‌باشد و...؟ (ص ۱۶۱)

که برای فهم معنی دقیق ضمائر در جمله دوم، باید به عقب برگردیم. در واقع

مرجع این ضمائر در درون متن و پیش از آن قرار گرفته، و با توجه به عناصری که قبل

از ضمائر آمده است می‌توان معنی «این»، «تو»، «خویش» و معنی شناسه افعال

«ننمود»، «گفت»، «می‌کنی» و «نمی‌باشد» را دقیقاً درک کرد.

ارجاع متنی به دو نوع عمده تقسیم می‌شود: ارجاع به ماقبل، ارجاع به مابعد.

۱-۱-۱-۲. ارجاع به ماقبل

در این نوع ارجاع، مرجع ضمیر قبل از ضمیر قرار دارد. مانند مثال بالا؛ و مثال

زیر:

آورده‌اند که در ناحیت کشمیر، متصیدی خوش و مرغزاری نزه بود که از عکس

ریاحین او پرزاغ چون دم طاووس نمودی و در پیش جمال او دم طاووس به پر

زاغ مانستی؛ و در وی شکاری بسیار، و اختلاف صیادان آنجا متواتر. زاغی در

حوالی آن بر درختی بزرگ گشن خانه داشت. (ص ۱۵۸)

در این مثال، برای فهم ضمائر و کلمه‌های «او، او، وی، آنجا، حوالی آن» باید به

کلمه «متصیدی» که جلوتر از آنها در متن آمده است، مراجعه کرد.

۱-۱-۱-۲. ارجاع به مابعد

در این حالت، مرجع ضمیر بعد از ضمیر قرار می‌گیرد و برای فهم منظور

نویسنده از کلمه‌ای باید به جلو رفت. مثال:

[دمنه] گفت: ای بذاذرا ضعف رأی و عجز من می‌بینی؟ ... کلیله گفت که ترا

همان پیش آمد که پارسامرد را. (ص ۷۴)

در این مثال، مرجع ضمیر «همان»، قصه پارسامرد است که بعد از این کلمه در متن قرار گرفته و در واقع ضمیر به ما بعد خود ارجاع داده است.

۲-۱-۲. ارجاع برون متنی یا موقعیتی

در این نوع ارجاع، مرجع ضمیر خارج از متن قرار دارد و به یک موقعیت زبانی ارجاع می‌دهد. مثلاً اگر بگوییم «آن را به من بده»، در این جمله «آن» ممکن است اشاره به قلمی باشد که در دست مخاطب است. در مثال زیر از کلیله و دهنه نیز ارجاع برون متنی کاملاً آشکار است:

[زاغ] با خود گفت: من از آنچه کبوتران را افتاد، ایمن نتوانم بود و نه از دوستی این چنین کارآمده مستغنی. (ص ۱۶۲)

در مثال بالا، «آنچه» به «حالت به دام افتادن و گرفتاری کبوتران»، و «دوستی این چنین»، به «موش» اشاره دارد و از ارجاعات برون متنی به شمار می‌آید.

۲-۱-۲. جانشینی

این نوع انسجام متن، زمانی به وجود می‌آید که یک کلمه یا یک اصطلاح و به عبارت دیگر یک عنصر زبانی جانشین یک عنصر زبانی دیگر یا یک جمله یا یک بند کامل شود؛ به عنوان مثال:

موش آهو را گفت: حیلت آن است که تو از پیش صیاد درآیی و خویشتن برگذار او بیفکنی و خود را چون ملول مجروح بدونمایی، و زاغ بر تو نشیند چنانکه گویی قصد تو دارد. چندانکه چشم صیاد بر تو افتد، لاشک دل در تو بندد، باخه را با رخت بنهد و روی به تو آرد. هرگاه که نزدیک آمد، لنگان لنگان از پیش او می‌رو! اما تعجیل مکن تا طمع از تو نبرد. و من بر اثر او می‌آیم. امید چنین دارم که شما هنوز در تکاپوی باشید که من بند باخه ببرم و او را مُخَلَّص گردانم. همچنین کردند. (ص ۱۸۹)

در مثال بالا، کلمه «همچنین» جانشین یک بند کامل شده و شامل همه کارهایی است که موش گفته است و همگی به آن عمل کرده‌اند.

جانشینی در زبان فارسی معمولاً به صورت‌های زیر اتفاق می‌افتد:

۲-۱-۲-۱. جانشینی جمله‌ای

مانند:

موش گفت هیچ دشمنی را آن اثر نیست که عداوت ذاتی را؛ زیرا که چون دو تن را با یکدیگر دشمنی افتاده باشد و به روزگار از هر دو جانب تمکن یافته و قدیم و حدیث آن به هم پیوسته و سوابق به لواحق مقرون شده، پیش از سپری گشتن ایشان انقطاع آن صورت نبندد، و عدم آن به انعدام ذات‌ها متعلق باشد. (ص ۱۶۳)

ضمیمه «آن» در جملات اخیر جانشین جمله «چون دو تن را با یکدیگر دشمنی افتاده باشد ... مقرون شده» شده است.

۲-۱-۲-۲. جانشینی بندی یا موضوعی

در این مورد، یک کلمه جانشین یک پاراگراف یا یک موضوع کامل می‌شود و ضمن بی‌نیاز ساختن نویسنده از تکرار آن، انسجام متن را فراهم می‌آورد. مثال: و جایی که عداوت حقیقی چنین که تقریر افتاد ثابت گشت، صلح در وهم نگنجد. (ص ۱۶۵)

در این مثال، کلمه «چنین» جانشین موضوع دشمنی ذاتی دو موجود که یکی پیوسته غالب (زاغ) و دیگری پیوسته مغلوب (موش) است، شده و انسجام متن را به وجود آورده است. این موضوع در پاراگراف قبل در متن کلیله و دمنه آمده است.

۲-۱-۲-۳. جانشینی کلماتی که برای پاسخ به کار می‌روند، به جای کل جمله

فردا می‌آیی؟ بله، نه، البته، شاید، هرگز ...

عناصر جانشین شونده در زبان فارسی عبارت‌اند از: هم، همین‌طور، نیز، این موضوع، این (این و موصوف آن) در کاربردهایی خاص.

۲-۱-۳. حذف

منظور از حذف، نیارودن کلمه یا بخشی از جمله در گفتار است، به گونه‌ای که بتوانیم از لحاظ معنایی وجود آن را دریابیم. مثال: در سوراخ من هزار دینار بود. ندانستم که کدام کس نهاده بود؛ لکن بر آن

می‌غلتیدمی و شادی دل و فرح طبع من از آن می‌افزود. (ص ۱۷۳)

در این عبارت، حذف وجود دارد. این حذف‌ها به علت وجود قرینه لفظی صورت گرفته و صورت اصلی کلام در حقیقت چنین است:

در سوراخ من هزار دینار بود. [من] ندانستم که کدام کس [آن هزار دینار در سوراخ من] نهاده بود، لکن [من] بر آن می‌غلتیدمی و شادی دل [من] و فرح طبع من از آن می‌افزود.

حذف، یکی دیگر از راه‌های ایجاد انسجام در متن است.

حذف‌های مرتبط با انسجام متن، به دو نوع اصلی تقسیم می‌شوند: ۱. حذف به قرینه لفظی، ۲. حذف به قرینه معنایی.

۱-۳-۲. حذف به قرینه لفظی

هرگاه قرار باشد کلمه یا گروهی از کلمات در دو یا چند جمله پیاپی بیایند، معمولاً فقط یک بار آن را می‌آورند و به قرینه، از تکرار آن در جمله‌های دیگر خودداری می‌کنند. به این نوع حذف، حذف به قرینه لفظی گفته می‌شود.

مهم‌ترین موارد حذف به قرینه لفظی عبارت است از:

۱. حذف نهاد به قرینه شناسه در اول شخص و دوم شخص در صورتی که ایجاد ابهام نکند:

[من] طمع درستم که چیزی از آن باز آرم ... چون [زاهد] بخت، [من] قصد آن کردم. مهمان بیدار بود؛ [و مهمان] چوبی بر من زد. از رنج آن، [من] پای‌کشان بازگشتم و [من] به شکم در سوراخ رفتم و [من] توقفی کردم تا درد بیارامید ... (ص ۱۷۶)

۲. حذف نهاد و یا مفعول از یک جمله به قرینه نهاد یا مفعول جمله دیگر:

مثال از حذف مفعول:

و چو زر از سوراخ برداشتند و زاهد و مهمان [زر را] قسمت کردند. (ص ۱۷۶)

مثال از حذف نهاد:

و صاحب مروّت اگرچه اندک بضاعت باشد، [صاحب مروّت] همیشه گرمی و

عزیز روزگار گذرانند. (ص ۱۸۰)

۳. حذف نهاد یا مفعول یا متمم در جمله پیرو غیر موصولی یا همپایه، به قرینه

نهاد یا مفعول یا متمم جمله پایه:

اگر درویش دلیر باشد، بر حمق افتد؛ و اگر [درویش] سخاوت ورزد، به اسراف و تبذیر منسوب شود؛ و اگر [درویش] در اظهار حکم کوشد، آن را ضعف شمرند؛ و اگر [درویش] به وقار گراید، [درویش] کاهل نماید؛ و اگر [درویش] زبان آوری و [اگر درویش] فصاحت نماید، [درویش] را [بسیارگوی نام کنند؛ و گر [درویش] به مأمَن خاموشی گریزد، [درویش] را] مُفَحَّم خوانند. (ص ۱۷۵)

۴. حذف فعل معین به قرینه وجود آن در یکی از جمله‌های همپایه و متوالی:

زندگی او حقیقتِ مرگ است و مرگ او عینِ راحت [است]. (ص ۱۷۶)

بزرگ‌تر نیکویی‌ها، رحمت و شفقت است و سرمایه دوستی، مواسا با اصحاب [است] و اصل عقل، شناختنِ بودنی از نابودنی [است] و سماحت طبع به امتناع طلب آن [است]. (ص ۱۷۸)

۵. حذف مضاف‌الیه یا صفت در دو گروه اسمی همپایه: (۱)

و آنگاه زاغ با من حالِ لطف [تو] و [حال] مرّوت تو باز گفت. (ص ۱۷۹)

و بدین اشارت، دلیل مردانگی [تو] و [دلیل] مرّوت [تو] و برهان آزادی [تو] و [برهان] حرّیت تو روشن شد. (ص ۱۸۰)

۶. گاه نیز حذف بر اساس عرف زبان صورت می‌گیرد؛ به عبارت دیگر، سنت‌های زبانی سبب می‌شود که اهل زبان جمله‌ای را با حذف جزء یا اجزایی بیاورند: صبح به خیر (= صبح شما به خیر باشد!)، سلام (= سلام بر شما باد!)، خدا حافظ (= خدا حافظ شما باشد!)

و یا:

علما گویند: «وصمت گنگی، بهتر از بیان دروغ و سمّت گسندزبانی، اولی‌تر از فصاحت به فحش و مذلتِ درویشی، نیکوتر از عزّ توانگری از کسب حرام». (ص ۱۷۶)

در مثال بالا، از پایان هر یک از سه پاره عبارت، فعلی «است» بر اساس سنت‌های زبانی و عرف زبان حذف شده است.

۲-۱-۳-۲. حذف به قرینه معنایی

این نوع حذف زمانی رخ می‌دهد که مفهوم کلی جمله‌ها و عبارت‌ها، حذف کلمه یا کلماتی را در جمله موجب می‌شود، و خواننده از روی سیاق کلام و مفهوم کلی جمله‌ها، کلمه محذوف را درمی‌یابد. از آنجا که بنیان کیله و دمنه بر اطناب

هنری است، از این نوع حذف به ندرت در آن استفاده شده است. با این حال، در پاره‌ای از گفت‌وگوهای کیلنه و دمنه از حذف به قرینه معنایی استفاده شده است؛ چنان‌که در شاهد زیر:

دمنه از زیارت شیر تقاعد نمود؛ تا روزی فرصت جست و در خلأ پیش او رفت
چون دژمی.

شیر گفت: روزهاست که ندیده‌ام. خیر هست؟

گفت: خیر باشد! از جای بشد.

پرسید: که چیزی حادث شده است؟ گفت: آری.

فرمود که بازگویی.

گفت: در حال فراغ و خلا راست آید.

گفت: این ساعت وقت است ... (ص ۸۸)

حذف به قرینه معنایی را در گفت‌وگوهای کوتاه و بریده بریده به وضوح می‌توان دید. در مورد فوق، نویسنده حتی خود را از ذکر نام طرفین گفت‌وگو نیز بی‌نیاز دانسته است (به قرینه معنوی).

۲-۲. انسجام لغوی

یکی دیگر از شگردهای ایجاد انسجام متن، انسجام لغوی یا واژگانی است. در این نوع معمولاً نویسنده یا از تکرار یک کلمه بهره می‌گیرد و یا از اصل تقارن و باهم‌آیی کلمات. از این رو انسجام لغوی به دو نوع تقسیم می‌شود: ۱. تکرار، ۲. تقارن یا باهم‌آیش.

برای رعایت ایجاز، فقط نوع اول در اینجا توضیح داده می‌شود:

۲-۲-۱. تکرار: عبارت است از کاربرد مکرر یک مفهوم یا یک واژه در داخل متن.

تکرار صورت‌های گوناگونی دارد؛ که عبارت‌اند از:

تکرار عین واژه

چنان‌که در عبارات زیر:

تکرار واژه «مال» در:

هر که مال ندارد، او را اهل و تبع و دوست و بنادر و یار نباشد؛ و اظهار مودت و متانت رای و رزانت رویت بی مال ممکن نگردد. و به حکم این مقدمات می توان دانست که تهی دست اندک مال، اگر خواهد که در طلب کاری ایستد، درویشی او را بنشانند. (ص ۱۷۴)

تکرار کلمه «آب» در:

آب پستی جوید و بط آب. (ص ۱۸۱)

تکرار واژه‌ای مترادف

در این نوع از شگرد ایجاد انسجام متن، هر یک از واژه‌های مترادف به گونه‌ای واژه دیگر را تداعی می‌کند و مانع از هم‌گسیختگی متن می‌شود؛ مثال:
چون دست نداد، از متابعت و مشایعت من اعراض کردند. (ص ۱۷۳)
و اگر سخاوت ورزد، به اسراف و تبذیر منسوب شود. (ص ۱۷۵)
بین متابعت و مشایعت، اسراف و تبذیر، پیرایه و زیور ترادف وجود دارد. بهره‌گیری از واژگان مترادف و نیز جملاتی که بار معنایی یکسان دارند و استفاده از داستان‌هایی که از نظر درونمایه و هدف با هم مترادف‌اند، یکی از ویژگی‌های اصلی کیله و دمنه است.

تکرار واژه‌ای که شامل واژه قبلی شود

مثال:

جماعتی مرغان فراهم آمدند و اتفاقی کردند بر آنکه بوم را بر خویشان امیر گردانند. در این محاورت، خوضی داشتند. زاغی از دور پیدا شد. یکی از مرغان گفت: توقف کنیم تا زاغ برسد؛ در این کار از او مشورتی خواهیم، که او هم از ماست، و تا اعیان هر صنف یک‌کلمه نشوند، آن را اجماع کلی نتوان شناخت. چون زاغ بدیشان پیوست، مرغان صورت حال باز گفتند و در آن اشارتی طلبیدند. زاغ جواب داد که: اگر تمامی مرغان نامدار هلاک شده‌اندی و طاووس و باز و عقاب و دیگر مقدمان مفقود گشته، واجب بودی که مرغان بی‌ملک روزگار گذاشتندی و ... (ص ۲۰۱)

در عبارت بالا، «مرغان» واژه‌ای است که از نظر معنایی همه پرنندگان را شامل می‌شود، و «بوم»، «یکی از مرغان»، «مرغان نامدار»، «طاووس»، «باز»، «عقاب» و

«دیگر مقدمان»، همگی مشمول دایره معنایی آن هستند. علاوه بر این، «مرغان نامدار» نیز «طاووس»، «باز»، «عقاب» و «دیگر مقدمان» را می‌تواند شامل باشد. در عبارت زیر، «یکی از دهات» واژه شامل است و «پیروز» مشمول آن: یکی از دهات ایشان پیروز نام، پیش رفت. (ص ۲۰۳)

تکرار موسیقایی

تکرار موسیقایی با جلوه‌های مختلف ایجاد موسیقی، یکی دیگر از عوامل انسجام متن است. ضروری است یادآوری شود که موسیقی در نثر، از نوع موسیقی درونی است. درباره موسیقی نثر در جای خود توضیح داده‌ایم و در اینجا تنها به ذکر چند نمونه بسنده می‌کنیم:

شنودم داستان دوستان موافق و مثل بذاذران مشفق. اکنون اگر دست دهد، باز گوید از جهت من مثل دشمنی که بدو فریفته نشاید گشت اگرچه کمال ملاحظت و تضرع و فرط مجاملت و تواضع در میان آرد و ظاهر را هرچه آراسته‌تر به خلاف باطن بنماید و دقایق تمویه و لطایف تعمیمه اندر آن به کار برد. (ص ۱۹۱)

اقسام فضایل، نصیب اصحاب بصیرت است. (ص ۱۸۱)

از حیث انواع کلمات تکرار شونده که انسجام متن را فراهم می‌سازند، می‌توان از موارد زیر نام برد:

۱. تکرار ضمیر: مانند

و من آن ساعت در سوراخ دیگر بودم و این ماجرا می‌شنودم و در سوراخ من هزار دینار بود. ندانستم که کدام کس نهاده بود؛ لکن بر آن می‌غلتیدم و شادی دل و فرح طبع من از آن می‌افزود و هرگاه که از آن یاد کردم، نشاط در من ظاهر گشتی. (ص ۱۷۳)

۲. تکرار حروف ربط: که حروف ربط زوجی را به وجود می‌آورند؛ مانند

مثال‌های زیر:

نه ... نه:

نه امید باز آمدن مستحکم است و نه اسباب مقام مهیا. (ص ۱۷۶)

بیش نه دست بلا به دامن ایشان رسید و نه چشم بد رخسار فراغ ایشان زرد گردانید. (ص ۱۸۹)

هم ... هم:

هم جانب ناموس جهان‌داری و شکوه پادشاهی مرعی ماند و هم غرض از مخادعت دشمن و ادراک مراد به حصول پیوند. (ص ۲۰۴)

۳. تکرار قید یا حروف ربط قیدی: مانند

من چنان‌که جنگ را منکر، تواضع و تذلل و قبول جزیت و خراج و تحمّل عاری، که زمانه کهن گردد و تاریخ آن هنوز تازه باشد، هم کارهم. (ص ۱۹۷)

۲-۳. انسجام معنایی یا ارتباط مطالب

روابط معنایی و منطقی موجود میان جملات سازنده یک متن نیز در شمار عوامل آفریننده انسجام متن است. درحقیقت ممکن است عوامل انسجام دستوری و انسجام لغوی در یک متن وجود داشته باشد، اما آن متن فاقد انسجام متن باشد؛ به عنوان مثال، در متن زیر:

هر روز چشم‌انتظار برادرش است. چشم همه ما عدسی دارد. وقتی چشم به دست دیگران بدوزی، نتیجه‌ای نمی‌گیری. دست آدم پنج انگشت دارد. آدمی که سر به هواست، آخر روزی توی چاله خواهد افتاد. (۲)

متونی از این نوع هر چند که از عوامل آفریننده انسجام دستوری و لغوی بهره‌مندند، به هیچ وجه از انسجام متن برخوردار نیستند. انسجام متن تا حد زیادی درگرو ارتباط منطقی بین جملات و ارتباط مطالب آن است؛ به عبارت دیگر، زمانی یک متن می‌تواند از انسجام لازم برخوردار باشد که بین همه جملات سازنده آن به‌شکلی رابطه معنایی و منطقی وجود داشته باشد.

مثلاً یک جمله مسئله‌ای را مطرح کند؛ جمله بعدی دلیل یا نتیجه یا شرطی برای آن ارائه و یا مطلبی را به آن اضافه کند و یا مثال و نمونه یا نکته مقابل و ضد آن را بیان کند. اگر ارتباط معنایی بین جملات یک متن وجود نداشته باشد، متن بی‌شبهت به هذیان یا گفتار بیماران روانی نخواهد بود (لطفی پورساعدی، ۱۳۷۱: ۱۱۴).

برعکس، در متن زیر به علت ارتباط معنایی که بین جملات وجود دارد، انسجام

متن به خوبی مشاهده می‌شود:

زاغ دم موش بگرفت و روی به مقصد آورد. چون آنجا رسید، باخه ایشان را از دور بدید؛ بترسید و در آب رفت. زاغ موش را آهسته از هوا به زمین نهاد و باخه را آواز داد. به تگ بیرون آمد و تازگی‌ها کرد و پرسید که: از کجا می‌آیی و حال چیست؟ زاغ قصه خویش از آن لحظت که بر اثر کبوتران رفته بود و حسن عهد

موش در استخلاص ایشان مشاهدت کرده، و بدان دالت قواعد الفت میان هر دو مؤکد شده و روزها یکجا بوده، و آنگاه عزیمت زیارت او مصمم گردانیده، برو خواند. باخه چون حال موش بشنود و صدق وفا و کمال مروّت او بشناخت، ترحیبی هرچه به سزاتر واجب دید و گفت: سعادت بخت ما ترا بدین ناحیت رسانید و آن را به مکارم ذات و محاسن صفات تو آراسته گردانید. (ص ۱۷۰)

کلماتی که در ایجاد ارتباط بین مطالب و پیوند منطقی بین جملات مؤثرند و در زبان فارسی کاربرد دارند، عبارت‌اند از: اگر، که، مگر، چون، پس، تا، زیرا، لذا، بنابراین، اما، لیکن، خواه، با اینکه، با آنکه، با وجود اینکه، با وجود آنکه، همین که، چنانکه، هرچند که، به محض اینکه، پس از اینکه، بعد از آنکه، هر کجا که، به طوری که، در حالی که، آنقدر که، نظر به اینکه، به علت اینکه، به خاطر اینکه، در نتیجه، از ترس اینکه، از بس که، اگرچه، هر چند که، با وجود آنکه، هر قدر هم که، ولو اینکه، به فرض اینکه، در صورتی که، به شرطی که، به شرط آنکه، اگر چنانچه، ... این کلمات در دستورهای زبان، کلمات و حروف ربط هستند.

ارتباط مطالب یا انسجام منطقی بین جمله‌ها به پنج گونه «اضافی»، «تشبیهی»، «خلاف انتظار»، «سببی» و «زمانی» تقسیم می‌شود (لطفی پورساعدی، بهار و زمستان ۱۳۷۱: ۳۰).

۲-۳-۱. ارتباط اضافی

رابطه معنایی اضافی وقتی به وجود می‌آید که جمله یا پاره‌ای از گفتار، مطلبی را به محتوای جمله قبلی در متن اضافه کند؛ مثال:

به رفق و مجاملت و مواسا و ملاطفت دست به کار کن که رسول به لطف، کار پیچیده را به گزارد رساند، و اگر عنفی در میان آرد از غرض باز ماند، و کارهای گشاده ببندد. و از آداب رسالت و رسوم سفارت آن است که سخن بر حدّت شمشیر رانده آید و از سر عزّت مُلک و نخوت پادشاهی گزارده شود، اما دریدن و دوختن در میان باشد. و نیز هر سخن را که مطلع از تیزی اتفاق افتد، مقطع به نرمی و لطف رساند. و اگر مقطع فصلی به درستی و خشونت رسیده باشد، تشبیب دیگری از استمالت نهاده آید، تا قرار میان عنف و لطف و تمرد و تودّد دست دهد، و هم جانب ناموس جهان‌داری و شکوه پادشاهی مرعی ماند و هم غرض از مخادعت دشمن و ادراک مراد به حصول پیوندد. (ص ۲۰۴-۲۰۳)

در این مثال، همه جملات درباره وظایف فرستاده و شیوه پیام‌گذاری او است؛ و همان‌گونه که در متن مشاهده می‌شود، هر جمله مطلبی به مطالب جملات پیشین می‌افزاید و به گونه‌ای گسترش درونمایه و معنای اصلی قطعه را فراهم می‌آورد. برای اضافه، جنبه‌های مختلفی ذکر شده؛ از جمله: توضیحی، تمثیلی، مقایسه‌ای (همان، ص ۱۱۵).

۱-۳-۲. ارتباط توضیحی

در این نوع رابطه معنایی، جزئی در کلام می‌آید که ابهام موجود در عنصر قبلی را برطرف و یا به گونه‌ای آن را توصیف می‌کند؛ مثال:

و این سپهر کورپشت شوخ چشم، روزکور است: مردان را نیکو شناسد و قدر ایشان نداند، و گردش او اعتماد را نشاید. (ص ۱۹۲)

و کتمان اسرار دو فایده را متضمن است: اگر اندیشه به نفاذ رسد، ظفر به حاجت پیوندد؛ و اگر تقدیر مساعدت ننماید، سلامت از عیب و منقصت. (ص ۱۹۹)

۲-۳-۱-۲. ارتباط مقایسه‌ای

ارتباط مقایسه‌ای، یکی دیگر از راه‌های ایجاد انسجام متن است. با مقایسه، مفهوم روشن‌تر و بارزتر می‌گردد. اصولاً حد و مرز هر مفهومی با مقایسه است که تعیین می‌شود. روز در قیاس با شب و زمستان در قیاس با تابستان است که هویت و معنی پیدا می‌کند. در مقایسه، شباهت‌ها و فرق‌ها معلوم یا درجات و مراتب مشخص می‌گردد. مقایسه معمولاً میان دو امری صورت می‌گیرد که بتوان به اعتباری آنها را در مجموعه و دستگاهی واحد قرار داد. یعنی طرفین مقایسه باید به جهتی از جهات هم‌جنس باشند. (سمعی، ۱۳۷۸: ۱۰۴)

در زیر، شواهدی از ارتباط مقایسه‌ای می‌آوریم:

و حقیقت، بدانند که درخشان روید و از هر جانب آسیبی می‌یابد، نیکو حال‌تر از درویشی است که به مردمان محتاج باشد، که مذلت حاجت، کار دشوار است. (ص ۱۷۴)

و انواع هول و خطر و مؤونت حضر و مشقت سفر، برای دانگانه بر حریص آسان‌تر که دست دراز کردن برای قبض مال بر سخی. (ص ۱۷۷)

۳-۱-۲. ارتباط تمثیلی

در کتاب‌هایی که به شیوه هزار و یک شب نوشته شده‌اند یا داستان‌هایی که جنبه فابل^۱ دارند، و نیز در داستان‌های اپیزودیک، استفاده از تمثیل برای ایجاد رابطه معنایی بین عناصر متن بسیار رایج است. با هر تمثیل، نکته فشرده قبل از آن کاملاً باز و به آن جنبه ملموس بخشیده می‌شود و این ارتباط با نتیجه‌گیری‌هایی که قبل یا بعد از تمثیل به وجود می‌آید، به نهایت خود می‌رسد. غالباً بین تمثیل و نکته‌ای که تمثیل برای آن آمده است، با نشانه‌ها و علائمی مانند «همچنان باشد که ...» «این بدان می‌ماند که ...» ارتباط برقرار می‌شود؛ مثال:

و اگر دون‌همتی چنین سعی به سبب حطام دنیا باطل گرداند، همچنان باشد که مردی یک خانه پر عود داشت، اندیشید که اگر برکشیده فروشم و در تعیین قیمت احتیاطی کنم، دراز شود. بر وجه گزاف به نیمه‌بها فروخت. (ص ۴۶)

گاه هیچ نشانه خارجی وجود ندارد و رابطه بین جملات کاملاً درونی است و خواننده فقط با توجه به کل متن می‌تواند ارتباط بین تمثیل و نکته قبل از آن را دریابد؛ چنان‌که در قسمت زیر، بدون استفاده از این نشانه‌ها، یکباره سلسله سخن گسسته می‌شود و کلام با داستانی تمثیلی ادامه می‌یابد:

در قعر دریا با بند غوطه خوردن و در مستی لب مار دم‌بریده مکیدن خطر است و از آن هایل تر و مخوف تر، خدمت و قربت سلاطین. (ص ۱۰۳)

۳-۲. ارتباط تشبیهی

گاه عامل ایجاد انسجام متن، تشبیه است و نویسنده با بهره‌گیری از تشبیهات تمثیلی، انسجام متن خود را فراهم می‌آورد. موارد زیر، از جمله نمونه‌های شواهد ارتباط تشبیهی در کلیله و دمنه است:

و غم هجران مانند جراحی است که چون روی به صحت نهد، زخمی دیگر بر آن آید و هر دو درد به هم پیوندد و بیش امید شفا باقی نماند. (ص ۱۸۸)
و شاید که ملک عزیمت بر جنگ بوم مصمم گرداند؛ که هرکه با پیل درآویزد، زیر آید. (ص ۱۹۶)

و عمر و جاه‌گیتی را به محل ابر تابستان و نزهت گلستان بی‌ثبات و دوام شمرد. (ص ۲۰۷)

۳-۲. ارتباط خلاف انتظار

این رابطه معنایی موقعی برقرار می‌شود که محتوای یک جمله خلاف انتظاراتی باشد که جمله ماقبل آن در رابطه با موقعیت متکلم و مخاطب به وجود می‌آورد (لطفی پورساعدی، ۱۳۷۱: ۱۱۵).

مانند نمونه‌های زیر:

زاغ و آهو گفتند: اگرچه سخن ما فصیح و بلیغ باشد، باخه را هیچ سود ندارد.
(ص ۱۸۸)

اگر به خویشان نزدیک نشستی و از این اقدام اعراض نمودی فبها و نعمت و آلا بیایم و چشمهات برکنم و هرچه زارترت بکشم. (ص ۲۰۵)

ارتباط خلاف انتظار، یکی از راه‌های آشنایی زدایی نیز شمرده می‌شود؛ که فرمالیست‌های روسی بر آن تأکید دارند. ویکتور شکولوفسکی نخستین کسی بود که نظریه آشنایی زدایی را مطرح کرد. او معتقد بود که کارکرد اصلی ادبیات، آشنایی زدایی است. هنر و ادبیات، ادراک حسی ما را دوباره نظام و سازمان می‌بخشد و ساختاری جدید پدید می‌آورد. به اعتقاد او، بخش عمده‌ای از زندگی ما انسان‌ها براساس عادت است. عادت به محیط و طبیعت اطرافمان، به اشیاء، به زندگی روزمره، و به همه چیز که برای ما بسیار رایج و معمولی می‌شود. هنر و ادبیات می‌تواند عادت‌های ما را تغییر دهد و هر چیز آشنای گرداگرد ما را بیگانه کند (علوی مقدم، ۱۳۷۷: ۱۰۶ - ۱۰۵).

علامت‌های متنی که این‌گونه رابطه معنایی را به وجود می‌آورند، عبارت‌اند از: با وجود آنکه، اما، علی‌رغم، اگرچه، هرچند ...

از ارتباط معنایی خلاف انتظار، در زمینه‌های گوناگونی استفاده می‌شود؛ از جمله این زمینه‌ها می‌توان به طنز اشاره کرد. در اینجا تنها به ذکر یک مثال بسنده می‌کنیم:

بوم متأسف و متحیر بماند و زاغ را گفت: مرا آزوده و کینه‌ور کردی؛ و میان من و تو وحشتی تازه گشت که روزگار آن را کهن نگرداند. و نمی‌دانم از جانب من این باب را سابقه‌ای بوده است یا بر سبیل ابتدا چندین ملاطفت واجب داشتی.
(ص ۲۰۸)

در این متن، «چندین ملاطفت» به طریق استعاره تهکمیّه آمده است و خواننده

انتظار رویارویی با آن را ندارد.

۲-۳-۴. ارتباط سببی

این رابطه معنایی هنگامی برقرار می‌شود که رویداد فعل یک جمله، با رویداد فعل جمله دیگر ارتباط علی (سببی) داشته باشد؛ و شامل روابط علت، نتیجه، هدف و شرط می‌شود.

ارتباط سببی، مهم‌ترین عامل در ایجاد پیوند منطقی و ایجاد همبستگی بین جملات متعدد و مختلفی است که در متن به وجود می‌آید.

در زیر، انواع ارتباط سببی به همراه کاربردهایشان توضیح داده می‌شود:

۲-۳-۴-۱. علت

ارتباط جملات در این حالت، علی و معلولی است. رابطه علی زمانی قابل قبول است که در آن دو شرط رعایت شده باشد: «یکی یقینی بودن مقدمات آن و دیگری نتیجه‌گیری درست از مقدمات» (سمعی، ۱۳۷۸: ۹۸).

در موارد زیر، ارتباط سببی از نوع علت است:

به هر وقت تیراندازان مرا از جانبی به جانبی می‌رانند. و امروز پیری را دیدم صورت بست که صیاد باشد؛ اینجا گریختم. (ص ۱۸۴)
و ملک از شنودن این تزهات مستغنی است؛ که به کمال حزم و نفاذ عزم خاک در چشم ملوک زده است و از بآس و سیاست خویش در حریم ممالک پاسبان بیدار و دیدبان دوربین گماشته. (ص ۲۰۰)

۲-۳-۴-۲. نتیجه

در این نوع ارتباط سببی، جملات آخر معمولاً نتیجه جملات پیش از خود هستند؛ چنان‌که در شواهد زیر:

و چون کسی در سخن هجر افتاد، حریم دل او غم را مباح گردد و بصر و بصیرت نقصان پذیرد و رأی و رویت بی منفعت ماند. (ص ۱۸۵)
و هر که از شعاع عقل غریزی بهره‌مند شد و استماع سخن ناصحان را شعاع ساخت، اقبال او چون سایه چاه پایدار باشد، نه چون نور ماه در محاق و زوال. (ص ۱۹۷)

این نوع ارتباط در ادبیات داستانی پیرنگ داستان را به وجود می‌آورد.

۲-۳-۴-۳. هدف

در این نوع ارتباط سببی، جملات اخیر متن، هدف جملات پیش از خود شمرده می‌شوند:

و یکی از معونت بر خرسندی و آرامش نفس در نوایب، دیدن برادران است و
مفاوضت ایشان در آنچه به صبر و تسلی پیوند و فراغ و رهایش را متضمن
باشد. (ص ۱۸۵)

آن نیکوتر که جاسوسان فرستیم و منهیان متواتر گردانیم و تفحص حال
دشمن به جای آریم و معلوم کنیم که [آیا] ایشان را به مصالحت میلی هست و به
خراج از ما خشنود شوند و ملاطفت ما را به قبول استقبال نمایند. (ص ۱۹۳)

۲-۳-۴-۴. شرط

در این نوع ارتباط، وقوع یا عدم وقوع یک جمله، مشروط به وقوع یا عدم وقوع
جمله دیگر است؛ مانند نمونه‌های زیر:

و در همه احوال شکر واجب است؛ که اگر زخمی رسیدی و به جان گزند
بودی، تدارک آن در میدان وهم نگنجیدی و تلافی آن در نگارخانه هوش متصور
نمودی. (ص ۱۸۵)

سوز فراق اگر آتش در قعر دریا زند، خاک از او برآرد و اگر دود به آسمان رساند،
رخسار سپید روز سیاه گردد. (ص ۱۸۶)

۲-۳-۵. ارتباط زمانی

این رابطه معنایی هنگامی بین دو جمله برقرار می‌شود که نوعی توالی زمانی
میان رویدادهای آن دو جمله برقرار باشد (لطفی پورساعدی، ۱۳۷۱: ۱۱۵)؛ مثال:

زاغ در این سخن بود که از دور آهوی دوان پیدا شد. گمان بردند که او را طالبی
باشد. باخه در آب جست و زاغ بر درخت پرید و موش در سوراخ رفت. آهو به
کران آب رسید؛ اندکی بخورد؛ چون هراسانی بیستاد. زاغ چون این حال
مشاهدت کرد، در هوا رفت و بنگریست که بر اثر او کسی هست. به هر جانب
چشم انداخت، کسی را ندید. باخه را آواز داد تا از آب بیرون آید و موش هم
حاضر گشت. (ص ۱۸۳)

صیاد در طلب آهو مانده شد؛ چون باز آمد، باخه را ندید، و بندهای تو بره بریده یافت. حیران شد و تفکر می‌کرد؛ اول در بریدن بند آهو، و باز آهو خود را بیمار ساختن و نشستن زاغ بر وی، و بریدن بند باخه. (ص ۱۸۹)

ارتباط زمانی غالباً با علائمی مانند «نخست»، «بعد»، «در نهایت»، «در پایان»، «بعد از آن» و ... صورت می‌گیرد.

این نوع ارتباط در ادبیات داستانی با گونه‌ها و شکل‌های مختلف آن، بسیار کاربرد دارد و در واقع یکی از عواملی است که در خواننده انتظار ایجاد و او را به خواندن متن دعوت می‌کند. تمایزی که فورستر بین داستان و پیرنگ نیز قائل شده، تا حدی با ارتباط زمانی بین وقایع داستانی مربوط است.

ممکن است در یک متن، برای ایجاد یکپارچگی و تمامیت کامل در ساختار متن، از عوامل گوناگون پدیدآورنده انسجام متن به طور همزمان استفاده شود. برای مثال، در متن زیر، از همه عوامل ارتباط متنی و انسجام متن بهره گرفته شده و انسجام متن با استفاده از تمامی این عوامل به دست آمده و کلیت و تمامیت متن در گرو کلیه عوامل یاد شده است:

و چون زر از سوراخ برداشتند و زاهد و مهمان قسمت کردند، من می‌دیدم که زاهد در خریطه‌ای ریخت و زیر بالین بنهاد. طمع درستم که چیزی از آن باز آرم؛ مگر بعضی از قوت من به قرار اصل باز شود و دوستان و بذاذران باز به دوستی و صحبت من میل کنند. چون بخت، قصد آن کردم. مهمان بیدار بود؛ چوبی بر من زد. از رنج آن پای‌کشان بازگشتم و به شکم در سوراخ رفتم و توقفی کردم تا درد بیارامد. آن آز مرا باز برانگیخت و بار دیگر بیرون آمدم. مهمان خود مترصد بود؛ چوبی بر تارک من زد چنان‌که از پای درآمد و مدهوش بیفتادم. بسیار حیلت بایست تا به سوراخ باز رفتم و با خود گفتم:

یطوی الحریر فی الارض فی طلب الغنی و یری الجبان هلاک فی حره
الرزق مقسوم فلا ترحل له والموت محتوم فلا تحفل به
و به حقیقت درد آن همه زخم‌ها همه مال‌های دنیا بر من مبعوض گردانید؛ و رنج
نفس و ضعف دل من به درجتی رسید که اگر حمل آن بر پشت چرخ نهند، چون
کوه بیارامد، و گر سوز آن در کوه افتد، چون چرخ بگردد (ص ۱۷۷ - ۱۷۶).

برای فهم معنای متن، انسجام متن اهمیت فوق‌العاده‌ای دارد، اما به تنهایی کافی نیست. علاوه بر آن، برای درک درونمایه‌ها و مفاهیم مندرج در متن، به داشتن

دانشی مکمل متن نیز نیاز هست. این دانش مکمل، دانشی است که درباره جهان و کل تجربیاتمان در طول زندگی داریم؛ و در واقع، اطلاعات ما درباره زبان، فرهنگ، مسائل اجتماعی، قراردادهای اجتماعی، پدیده‌های طبیعی و تاریخی آن را شکل می‌دهد.

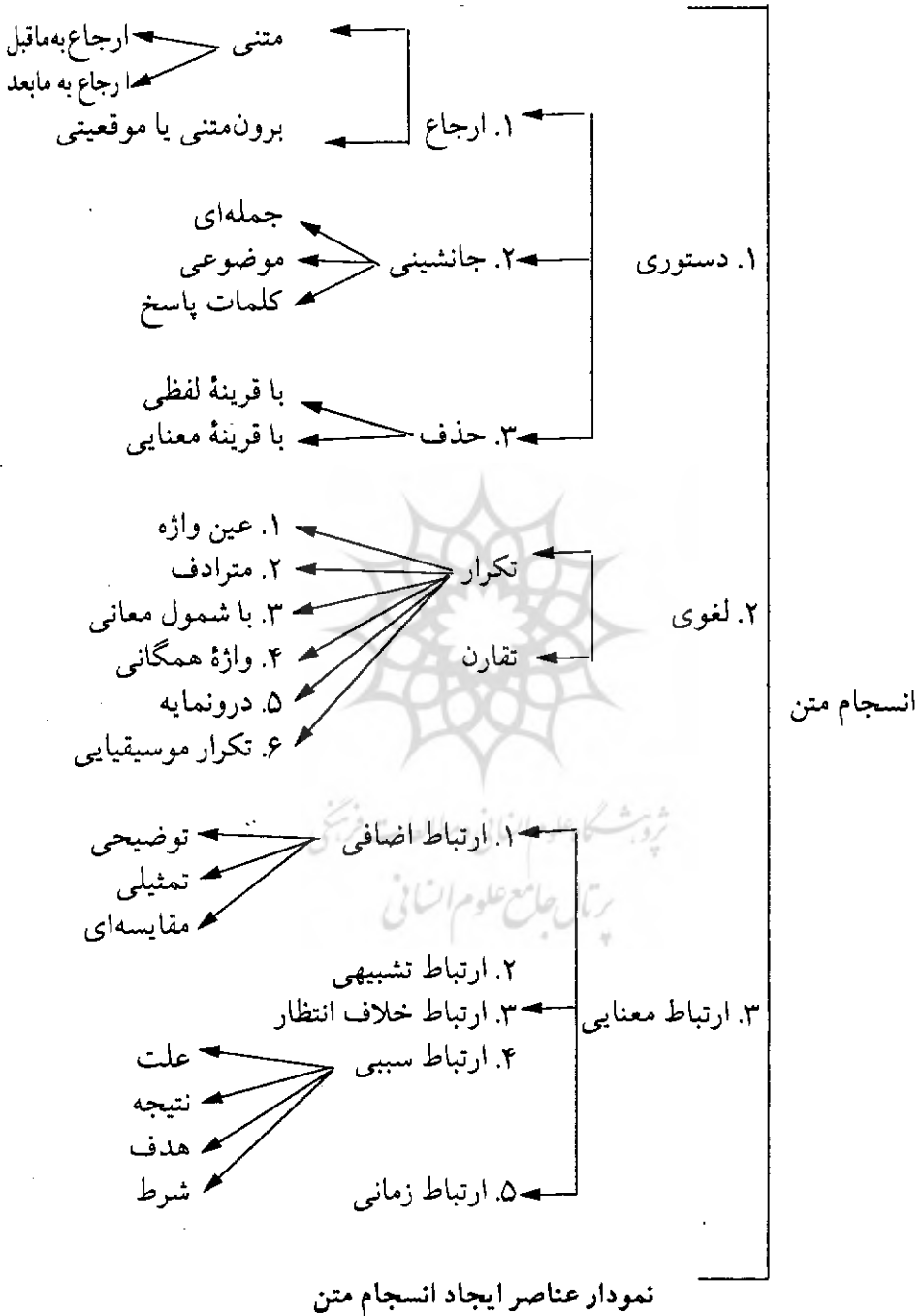
لبا و معتقد است قوانینی برای تعبیر و تفسیر وجود دارد که آنچه را گفته شده است، به عمل انجام شده ربط می‌دهد. با توجه به قوانین اجتماعی است که بعضی متون، همپسته (دارای انسجام متن) و برخی، گسسته (فاقد انسجام متن) در نظر گرفته می‌شود، نه بر اساس قوانین زبانی. همچنین تشخیص انسجام یا عدم انسجام متن نه با توجه به ارتباط بین جملات یا پاره‌گفتارها، بلکه بر اساس رابطه بین عمل انجام شده با آن پاره‌گفتارها و جملات صورت می‌گیرد. برای مثال، در عبارات زیر، ارتباط عمل برگشتن بچه‌ها از مدرسه با پرسش، موجب انسجام متن شده است:

- ساعت چند است؟

- بچه‌ها تازه از مدرسه برگشته‌اند.

مثلاً ساعت دوازده هنگام برگشتن بچه‌ها از مدرسه است که گوینده و شنونده، هر دو باید از آن آگاه باشند تا دو جمله را دارای انسجام و پیوند مناسب بدانند (تاکی، ۱۳۷۸: ۱۳۹).

در زبان ادبی، به کرات بر این دانش مکمل تکیه می‌شود؛ آن چنان که در بسیاری از مواقع، خواننده باید فضای خالی بین جملات را پر کند و مطالبی را که نگارش نیافته است، در ذهن خود بنگارد.



نتیجه گیری

- بر اساس آنچه گذشت، موارد زیر را می توان به عنوان نتیجه بحث مطرح کرد:
۱. انسجام متن و شگردهای ایجاد آن، تنها به متون داستانی جدید اختصاص ندارد؛ بلکه پدیده‌ای طبیعی و وابسته به سرشت زبان است.
 ۲. عناصر درونی یک متن و جملات آن، با شیوه‌های متعددی به هم وابسته می شوند.
 ۳. هرچه میزان انسجام متن بیشتر باشد، پذیرش معنا و پیام متن بیشتر می شود.
 ۴. با توجه به انسجام متن، یک بخش از متن زمینه فهم بخش دیگری از آن را فراهم می کند.
 ۵. شبکه استدلالی، زمانی و وضوح متن، به انسجام متن وابستگی تام دارد.
 ۶. گاه عامل انسجام متن در خارج از متن قرار دارد و به میزان دانایی مخاطب و یا موقعیت‌های زبانی خاص بستگی پیدا می کند.
 ۷. گاه برخی از کلمات بار عاطفی یا معنایی ویژه‌ای دارند و به تنهایی جانشین بخش مهمی از متن می شوند.
 ۸. عوامل ایجاد انسجام متن - یعنی انسجام دستوری، لغوی و معنایی - ارتباط گریزناپذیری با هم دارند، آن چنان که نبود هر یک موجب گسیختگی متن می شود و خواننده را در فهم متن با اشکال مواجه می سازد.

پی نوشت‌ها

۱. برای بررسی موارد حذف در زبان فارسی، رجوع کنید به: ارژنگ، ۱۳۷۴: ۱۷۰؛ انوری، ۱۳۶۷: ۳۱۳.
۲. مثال برگرفته از «پیوستگی و همبستگی متن در زبان فارسی» (تاکی، ۱۳۷۸)، ص ۱۳۶، است.

کتابنامه

- اخلاقی، اکبر. ۱۳۷۷. تحلیل ساختاری منطق الطیر. اصفهان: نشر فردا.
- ارژنگ، غلامرضا. ۱۳۷۴. دستور زبان فارسی امروز. تهران: انتشارات قطره.
- انوری، حسن. ۱۳۶۷. دستور زبان فارسی. ج ۲. تهران: انتشارات فاطمی.
- باغینی، مجید. ۱۳۷۵. «نگاهی گذرا به جنبه‌هایی از سخن‌کاوی»، مجله زبان‌شناسی، س ۱۳، ش ۱ و ۲، ش پایانی ۲۵ و ۲۶.

تاکلی، گیتی. بهار و تابستان ۱۳۷۸. «پیوستگی و همبستگی متن در زبان فارسی»، مجله علوم انسانی دانشگاه سیستان و بلوچستان، س ۵، ش ۱، ش مسلسل ۸.
سمیعی، احمد. ۱۳۷۸. نگارش و ویرایش. تهران: انتشارات سمت.
علوی مقدم، مهیار. ۱۳۷۷. نظریه‌های نقد ادبی معاصر. تهران: انتشارات سمت.
لطفی پورساعدی، کاظم. ۱۳۷۱. درآمدی بر اصول و روش ترجمه. تهران: مرکز نشر دانشگاهی.
بهار و تابستان ۱۳۷۱. «درآمدی به سخن کاوی»، مجله زبان‌شناسی، ش

پیاپی ۱۷.

منشی، ابوالمعالی نصرالله. ۱۳۷۱. کلیلہ و دمنہ. به تصحیح و توضیح مجتبی مینوی. ج ۳. تهران: انتشارات دانشگاه تهران.



شعبه‌شناسی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی